

در ستایش دیگری

«گسست نشانه‌ای» در آثار کریستوا

گفتگوهای با جان لجت، نول مک آفی و دیگران

مهداد پارسا



سرشناسه: پارسا خاتقاه، مهرداد، ۱۳۶۳ -

عنوان و نام پدیدآور: در ستایش دیگری: «گسست نشانه‌ای» در آثار کریستوا/ نویسنده: مهرداد پارسا.

مشخصات نشر: تهران: انتشارات شَوَند، ۱۴۰۱. ● مشخصات ظاهری: ۱۵۲ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۳۵۹-۴۲-۹ ● وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: نمایه. ● عنوان دیگر: گسست نشانه‌ای در آثار کریستوا.

موضوع: کریستوا، ژولیا، ۱۹۴۱ - م. --- نقد و تفسیر

موضوع: Kristeva, Julia-- Criticism and Interpretation

موضوع: دیگری (فلسفه) ● موضوع: the Other (Philosophy)

رده‌بندی کنگره: PN ۷۵ ● رده‌بندی دیویی: ۸۰۱/۹۵۰۹۲ ● شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۸۹۶۴۴۰۶

In Praise of the Other “the Semiotic Rupture” in Kristeva's work

Mehrdad Parsa



آدرس: تهران، خیابان ولیعصر، بالاتر از میدان ولیعصر، کوچه‌ی روشن، پلاک ۴۰، طبقه‌ی ۲، واحد ۵

کد پستی: ۱۴۱۵۸۵۳۴۴۶ | تلفن: ۵۵۶۷۶۳۱۳ - ۰۲۱

www.shavandpub.ir |   shavandpublication

ناشر: شَوَند

مهرداد پارسا

در ستایش دیگری

قیمت: ۲۰۰۰۰۰ تومان

تیراژ: ۳۰۰ نسخه

چاپ دوم: زمستان ۱۴۰۳، تهران

چاپ و صحافی: طهرانی

طرح روی جلد از میثم پارسا

ISBN: 978-622-6359-42-9

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۳۵۹-۴۲-۹

Printed in Iran

حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

فهرست

مقدمه	۹
۱. دیگری و خشونت فلسفه	۱۷
۲. سوژه‌ی سیاسی و غیریت زنانه: گفتگو با نوئل مک‌آفی	۶۱
۳. کریستوا و امر سیاسی: گفتگو با سیسیلیا سوهولم	۷۷
۴. جهان وطنی غرابِ درونی: گفتگو با فانی سودریک	۱۰۱
۵. سوژه‌ی بینامتنی و مالیخولیای استعلانی: گفتگو با جان لچت	۱۲۵
نمایه‌ی نام‌ها	۱۴۹

مقدمه

دیگری «در حقیقت» دیگری باقی می ماند؟ تا کجا می تواند نیروی مداخله گرش را به کار بگیرد و در بین حال از خطر هضم شدن در منطق ساختار نمادین مصون بماند؟ این پرسش همچون کاوشی خوفناک بر بخش مهمی از تاریخ فلسفه و به ویژه جریان های فکری معاصر^۱ ایه انداخته است. گذشته از فلسفه هایی که به دلیل اتکای شان بر آرمان موهوم^۲ و رگیزه^۳ از حفره ی امر واقعی^۴ و چندپاره گی سوژه ی بینابینی^۵ غافل مانده اند و دست به «طرده مطلق» دیگری (تفاوت، نیستی^۶، غیاب، جنون و اساساً هر «غیریتی»^۷) زده اند، اندازی که از لویناس و فوکو گرفته تا دریدا و کریستوا درگیرش بوده اند این است که چگونه می توانیم دیگری نام ناپذیر را به حضور فرا بخوانیم و در عین حال او را به چرخ دنده ای در ماشین غول پیکر تفکر عقلانی تقلیل ندهیم؛ چگونه می توانیم غیریت دیگری را ابتدا کنیم و او را به هیئت مفهوم نظری منجمد و تثبیت شده ای در خدمت نظامی عظیم تر درنیاوریم. می توان گفت تلاش این عده به معنایی معطوف به ازانته ی نوعی مکان شناسی یا مکان بابی «غیریت» بوده است، از آن رو که بحث بر سر موقعیت جغرافیایی یا نقطه ای است

1. cogito

2. the real

3. borderline subject

4. nothingness

5. alterity

که دیگری بناست در نسبت با ساختار مرکزی اشغال کند: در هیئت غریبه‌ای که باید در بطن آن ساختار جای بگیرد (که احتمال با خطر جذب شدن و عقیم ماندن، و از سوی دیگر حاکمیت و «حضور مطلق» آن همراه است)، و یا «امر در حاشیه‌ای»^۱ که همواره در مرزها کمین کرده است و می‌توان آن را «حضور نسبی» دیگری نام نهاد. گمان بر این است که مواجهه با دیگری نه تنها گریزناپذیر، که چه بسا امری ضروری است. دیگری مقوم و معنابخش سوژه است و گویی به حفره‌ای می‌ماند که معنا حول آن شکل می‌گیرد؛ چیزی به سان «هیچ» مرکزی^۲ دوناتی که بدون آن ماهیتی بر جای نمی‌ماند؛ یا همچون فقدانی که میل تنها به واسطه‌ی آن به جریان می‌افتد. مرغیتی که به آزادی و تخطی معنا می‌دهد. حضور دیگری گریزناپذیر و «واقعی» است، به ویدی که مفاهیم خود، حضور، هستی، خودآگاه و بسیاری دیگر جملگی به واسطه‌ی او تبارشان در برابر دامنه‌ی گسترده‌ای از غیریت‌ها تعریف می‌شوند. از سوی دیگر، حضور دیگری ضروری است، زیرا به عامل اخلاص‌گری شباهت دارد که در قواعد هنرهای نمایشی هر ساختار نفوذ کرده و آن را واسازی می‌کند؛ مانند خاری در چشم سوژه‌ای که جهان و معنایش را به نفع خویش مصادره و منجمد کرده است؛ یا «غراب رازگونی»^۳ که خودآگاهی را با گسست ساختاری و شکنندگی‌اش مواجه می‌سازد؛ یا شاید مانند قسم و زنجاری که در منطق سرسخت مردانه مداخله می‌کند و آن را به جسم و عواطف پیوند می‌زند. دیگری هر آن چیزی است که بتواند توهم ثبات و قواعد نظام را تهدید کند: از امر والای^۴ کانت تا امر غریب فروید؛ از امر مازاد^۵ باتای تا امر آلوده‌ی^۶ کریستوا؛ از بیگانه‌ای که به درون مرزهای ملی مان قدم می‌گذارد تا ژویی سانس افسارگسیخته‌ای که به قانون میل و

1. the marginal

2. central nothingness

3. uncanny strangeness

4. the sublime

5. the surplus

6. the abject

تابوهای «دیگری بزرگ» وفادار نمی‌ماند. اما مکان‌شناسی این دیگری که همانا گریزن‌پذیر و ضروری است چه خطری را آشکار می‌کند؟ نقد کریستوا بر دلوز نمونه‌ای است که شاید از خطر «حضور مطلق» دیگری پرده بردارد.

اگر دلوز به واسطه‌ی درون‌ماندگاری^۱ تفاوت و تأکیدش بر نیروهای اسکیزوفرنیک دست‌کم به یک معنا از «حضور مطلق» دیگری جانبداری می‌کند، کریستوا اما می‌کوشد نشان دهد که حضور مطلق غیریت و جریان‌های پیشاادیبی به مغاک می‌انجامد که نه فاط جامع، که حتی سوژه را نیز زایل می‌کند؛ و گذشته از آن، معنا و کارکرد خود را نیز از دست می‌دهد. در حقیقت، بدون سازی حتی موهومی که مبنا و شالوده‌ی چیزی باشد، بدون عاملیت خودآگاهی که چیزی را پس براند، هیچ ناخودآگاهی وجود ندارد. ناشت که در نظم آن شکافی غریب را رقم بزند. حاکمیت مطلق دیگری ایده‌ی مرز را حو می‌کند و بدون این مرز هیچ تخطی و عصیان در کار نخواهد بود. او به ماهیت اساساً خودویرانگر میل‌ورزی بی‌نهایت سوژه به رغم خواست آزادی بی‌حد و حصرش اشاره می‌کند و می‌گوید در نبود ممنوعیت پدران‌ای که برای جریان میل حد بگذارد، لذت آزادی و تخطی که همانا مشخصه‌ی زندگی است یکسره ناممکن است. وضعیت اسکیزوفرنیک رانه‌های حیاتی نمی‌تواند به بقا و استمرار خویش وفادار بماند، و از این درخواست بیشینه‌ی زندگی در تفکر دلوز به وضعیت متناقض مرگ می‌انجامد؛ و دست‌کم تنها این چیزی است که شاید بتواند خودکشی خود او را نیز توضیح دهد: میل بی‌نهایت به زندگی و تنفس که به سقوطی ناخواسته و مرگبار به جریان نامتناهی هوا ختم می‌شود. بدین قرار، دیگری که تنها از مواجهه با فرمی اولیه و کمینه از «خود» جان می‌گیرد، اگر به تمامی در شرایطی قرار بگیرد که فروید آن را عرصه‌ی فرآیندهای اولیه می‌نامد گویی به فردی بدل می‌شود که بر گورش به سوگواری نشسته است. کریستوا در دیباچه‌ی کتاب انقلاب در زبان شاعرانه (۱۹۷۴) می‌گوید، دلوز و گتاری به درستی

بر «ماشین ساختارزدایانه و غیردلالتی ناخودآگاه» تأکید می‌کنند و رویکردی به غایت رهایی‌بخش ارائه می‌دهند، اما مثال‌های شان درباره‌ی جریان اسکیزوفرنیک از ادبیات مدرن گرفته شده و مثل روز روشن است که این جریان «تنها از طریق زبان» و در زبان موجودیت می‌یابد. از سوی دیگر، می‌دانیم که کریستوا نقد مشابهی را به گراماتولوژی^۱ دریدا نیز وارد می‌کند، از آن رو که راهبرد «دیفرانس^۲» عناصر نامتجانس سوره را که منفیت‌شان بیرون از گستره‌ی دال اعظم آن است در کنار عملکرد اقتصاد نمادین قرار می‌دهد و به واسطه‌ی واسازی^۳، نه فقط لوگوس، بلکه غیریت را نیز بی‌اثر می‌کند. کریستوا در مقابل اما از «حضور نسبی» دیگری بحث می‌کند. و از پویاشناسی بیگانه‌ی در حاشیه‌ای سخن می‌گوید که در قامت رخدادی دائمی نه اجاز می‌دهد که به بخشی از مرکز بدل شود و نه با حضور غالب‌اش دست به انتحار می‌زند. اما وقتی از پویایی پرنوسان میان «امر نمادین^۴» و «امر نشانه‌ای^۵» و یافتن تعادل میان آن دو سخن می‌گوید، عملاً به مخاطرات این دو وضعیت اشاره می‌کند: «طریق مطلق» دیگری در جامعه‌ای روان‌نژند و هیستریک و «حضور مطلق» او در تاریکی روان‌پریشی و مالیخولیا. راه‌حل او موقعیت آستانه‌ای و مرزی غریبه‌ای است که در قالب امر نشانه‌ای، در هیئت شعبی نامرئی، به درون نظم مستقر می‌خزد و پیش از آن که دستگاه نمادین او را جذب خود کند به جایگاه مکان‌گریز خویش باز می‌گردد؛ چیزی که هم در این نمایین حفره ایجاد می‌کند و هم از دیگر سو تنها در بافت نمادین به چشم می‌آید. و این به بی‌الته ایده‌ای است که به وضوح می‌توانیم رد آن را تا برداشت فروید و لکان از ناخودآگاه نیز دنبال کنیم. بدین قرار، دیگری تنها در چنین موقعیتی می‌تواند دیگری باقی بماند؛ در نقطه‌ای جغرافیایی که همواره از هر نقشه‌ای که می‌خواهد همه‌ی نقاط را پوشش دهد بیرون

-
1. grammatology
 2. différance
 3. deconstruction
 4. the symbolic
 5. the semiotic

می‌ایستد؛ حضور عذاب‌آور و تشویش‌آمیزی که در مکانی واحد آرام نمی‌گیرد؛ «امر در حاشیه‌ای» که اجازه نمی‌دهد نیروی اخلال‌گرش با عضویت در ساختار نمادین یا محو کردن آن خنثی شود.

با بررسی بسیاری از آثار کریستوا درمی‌یابیم که او همواره از چنین برداشتی از دیگری دفاع می‌کند؛ چه آن‌جا که از ساختارهای گشوده‌ی زبان سخن می‌گوید و به مفاهیمی مانند دیالوژیسم^۱ و کلام کارناوالی و بینامتنیت^۲ می‌پردازد و چه در بحث از مداخله‌ی امر آلوده یا پارادایم‌های روانی و سیاسی دیگربردگی. حتی زمانی که از امر زنانه‌ای بحث می‌کند که به باور او می‌تواند یکی از وجوه غیریت باشد، بسیاری از فمینیست‌ها را به دلیل تأکید بیش از حدشان بر «تفاوت مطلق» نقد می‌کند. در تاریخ فمینیسم تلاش زیادی صورت گرفته تا زنان به مثابه‌ی «دیگری» نظم نمادین مردانه، از حاشیه خارج شوند و به آن مردانه قدم بگذارند. این تلاش‌ها به ویژه از آن رو اهمیت دارد که مردسالاری مدتهاً هم گونه‌ی عاملیت زنانه را خنثی کرده و دست به طرد مطلق آنان زده است. با این همه، حضور مطلق امر زنانه نیز ایراد مشابهی را مطرح می‌کند. این در واقع همان نقدی است که کریستوا بر فمینیسم تفاوت‌نگر و به ویژه سیکسو و ایریگاره وارد می‌کند: خطر انکار مفاکده‌های قاعده‌مند زبان و طرد هر شکلی از دلالت و سقوط زنانگی به وادی تأیید مای پیش‌زبانی. در مقابل کریستوا می‌گوید زنانگی تنها در نسبت با امر نمادین و تأییدهای دلالتی می‌تواند همچون یک دیگری مازاد و عصیانگر عمل کند؛ غیریتی برای زبان و معنا که نیرویش را تنها از مواجهه با آن‌ها کسب می‌کند، و از این رو طرد ساحت نمادین نتیجه‌ای نخواهد داشت جز حذف خود زنانگی. البته مخاطرات دیگری نیز وجود دارد که جریان‌های مقدم‌تر را تهدید می‌کند: اشغال همان جایگاهی که در گذشته به مردان تعلق داشته و در نتیجه تثبیت همان مناسبات قدرت. آن‌چه از آثار کریستوا دستگیرمان می‌شود این است که امر زنانه با تصاحب جایگاه قدرت که بنا به

1. dialogism

2. intertextuality

ماهیت این کنش یحتمل از طریق حرکتی همچون انقلاب روی می دهد دست آخر به همان جریان مسلطی بدل می شود که آماج مبارزه اش بوده است. تو گویی مسئله نه ایدئولوژی مسلط، بلکه «جایگاه» قدرت است و از این رو آزادی زنان، طبقه‌ی پرولتاریا یا هر اقلیت فرودست دیگری نه از طریق خانه کردن در ساختار مرکزی، بلکه با متزلزل کردن آن جایگاه به دست می آید. در واقع امر زنانه با ورود به مدار نمادین به سادگی ممکن است نیروی غیریت و تفاوتش را از دست بدهد و به همان جریانی خدمت کند که تاکنون موجب طرد تاریخی شان شده است. و البته این مورد اخیر خطرناک است که سیکسو و ایریگاره نیز به آن هشدار می دهند: وضعیتی که به همگون سازی غیریتی می انجامد که زنانگی چه به واسطه‌ی موقعیت تاریخی اش و چه به لطف ذات بیوژنیک^۱ از آن برخوردار بوده است. در نهایت به باور کریستوا امر زنانه تنها از خلال استمرار دائمی اش در «مرزهای» ساختارهای بسته است که می تواند هویت نامتجانس خودش را حفظ کند و به یکی از جلوه‌های امر سیاسی بدل شود، و این همان «حصر در سبزه»^۲ غیریت زنانه است. از این رو «حاشیه‌گری زنانه» از دایره‌ی فمینیسم فراتر می رود و به معنایی از زنانگی جنسیت زدایی می کند. به ویژه که زنانگی در آثار کریستوا ظاهر می شود با چیزی هم تراز می شود که او آن را امر نشانه‌ای می نامد و در نتیجه نه فقط به زنانگی، بلکه به نیروی زاینده‌ای پیوند می خورد که در هر فردیت خلاقه‌ای زبانه می کشد.

در این کتاب مختصر ایده‌ی «حضور نسبی» دیگری از خلال خوانشی از تفکر کریستوا ترسیم می گردد. آن چه در فصل نخست می آید مقدمه و اشارتی است بر بخشی از مواجهات با دیگری و وجه زنانه‌ی آن و در نهایت شرح کوتاهی از رویکرد کریستوا، که همگی در حکم حاشیه یا مقدمه‌ای اند بر چهار گفتگویی که اصل و اساس کتاب حاضر را تشکیل می دهند و فی الواقع بهانه‌ی انتشار آن بوده‌اند. در گفتگویی نخست با عنوان «سوژه‌ی سیاسی و غیریت زنانه» مک‌آفی به دلالت‌های

سوژه‌ی سیاسی، اشکال آزادی و فمینیسم در متون کریستوا اشاره می‌کند و می‌کوشد از جنبه‌های مختلف «سیاست خُرد» در تفکر او طرحی به دست دهد. گفتگوی دوم با عنوان «کریستوا و امر سیاسی» با سیسیلیا سوهولم ابتدا گریزی می‌زند به کتابی با همین عنوان که او در سال ۲۰۰۵ آن را منتشر کرده است و سپس برخی مباحث کتاب دیگر او با عنوان عقده‌ی آنتیگونه (۲۰۰۴) را نیز خلاصه می‌کند. سیاست متنی تل کل^۱، نفی فرویدی، عشق مادرانه در بافت روان‌کاری، سرپیچی و بسیاری از مفاهیم دیگری که در گفتگو مطرح می‌شوند همگی به درک بهتری از بنیادهای سیاسی تفکر کریستوا یاری می‌رسانند. گفتگوی سوم با فانی سودربک با عنوان «جهان‌وطنی غراب درونی: «خود» و «دیگری» در افلاطون و کریستوا» با روایتی از جایگاه دیگری در آثار سقراط و افلاطون آغاز می‌شود و این پرسش را پیش می‌نهد که آیا این دو توانسته‌اند به ضرورت مواجهه با دیگری که همانا شرط تفکر است مؤمن بمانند و به تعبیر کریستوا «اخلاق احترام به امر آشتی‌ناپذیر^۲» را به جا آورند. گذشته از این، سودربک می‌کوشد برخی از ایده‌های کتاب کریستوا، بیگانه با خودمان (۱۹۸۸) را نیز تشریح کرده و بعضاً با جوه روان‌کاوانه‌ی آن اشاره کند. و دست‌آخر گفتگوی پایانی با جان لچت با عنوان «روایت بینامتنی و مالیخولیای استعلانی» بر این پرسش سوار است که آیا می‌توانیم همواره من به که باور کریستوا آمیخته‌ای از نظام‌های دلالتی متفاوت است، سوژه را نیز کل کشوردهای تلقی کنیم که همواره در مرزهای باریک میان خود و دیگری پرسه می‌زند؛ همچون به هم تافته‌ای از هویت‌ها، جنسیت‌ها و تاریخ‌ها. به علاوه این گفتگو با اشاراتی به لویثاس و هایدگر و بحث از مالیخولیا ادامه می‌یابد، و عمدتاً به این دلیل که سوژه‌ی مالیخولیایی تو گویی تجسم فردی است که نتوانسته دیگری را به تمامی از خود جدا کند و همواره در انتلافی آغازین با خود/دیگری نخستین، مادر، به سر می‌برد.

این گفتگوها که طی سال‌های اخیر و در جریان نگارش رساله‌ای درباره‌ی

1. Tel Quel

2. the irreconcilable

فمینیسم فرانسوی انجام شده‌اند، گرچه کم و بیش حول محور واحدی می‌چرخند، اما لزوماً در مسیر واحدی گام بر نمی‌دارند. هم مواجهه با دیگری نام‌ناپذیر و هم حتی مسئله‌ی امر زنانه رویکردهای مختلف و بعضاً متضادی را به خود دیده‌اند و اتفاق نظر چندانی درباره‌شان وجود ندارد. با تمام این‌ها پرسش واحدی وجود دارد که می‌تواند محور اصلی این مناقشات را خلاصه کند و درکی از جغرافیای امر سیاسی به دست دهد: آیا امر در حاشیه، آسیبی برآمده از نظام‌های نمادین است یا فرصتی برای واسازی نظام‌های بسته؟

در پایان، خود لازم می‌دانم از دوستان ام‌شروین اولیایی و محمد ابراهیم باسط که متن را خواندند و نکات ارزنده‌ای را یادآور شدند تشکر کنم؛ و همین‌طور از فائزه جعفریان که با همتی‌های دائمی و موشکافی‌هایش در متن عمیقاً به بهبود آن یاری رساند. کتاب را به او تقدیم می‌کنم.